

ارمیا باب 39

سقوط اورشلیم

1 در ماه دهم از نهمین سال سلطنت صدقیا پادشاه یهودا، نبوکدنصر پادشاه بابل با تمام سپاه خود به اورشلیم حمله کرد. 2 در روز نهم از ماه چهارم، در یازدهمین سال سلطنت صدقیا دیوار شهر شکسته شد.

3 (وقتی اورشلیم به تصرف بابلی‌ها درآمد، افسران پادشاه بابل از جمله نرگال شرآصر و سمگرنبو و سرسکیم و یک نرگال شرآصر دیگر در جلوی دروازه میانی مستقر شدند.)

4 وقتی صدقیای پادشاه و سربازانش این وضع را دیدند، سعی کردند شبانه از شهر فرار کنند. آنها از راه باغچه‌های کاخ بیرون رفتند، و از راه دروازه‌ای که دو دیوار را به هم می‌پیوست، گذشتند و به طرف دشت اردن فرار کردند. 5 اما ارتش بابل به دنبال آنها رفت و صدقیا را در دشتهای نزدیک اریحا دستگیر نمود. بعد او را به حضور نبوکدنصر که در شهر ربله واقع در سرزمین حمات بود، بردند و نبوکدنصر در آنجا حکم مجازات او را صادر کرد. 6 در ربله او دستور داد پسران صدقیا را در برابر چشمان پدرشان بکشند. او همچنین دستور داد تمام درباریان یهودا کشته شوند. 7 و آنها چشمان صدقیا را کور نمودند و او را به زنجیر کشیده، به بابل بردند. 8 در همین حال، بابلی‌ها کاخ سلطنتی و خانه‌های مردم را به آتش کشیدند و دیوارهای شهر را خراب کردند. 9 در آخر، نبوزرادان فرمانده سپاه بابل، مردمی را که در شهر باقی مانده بودند به همراه کسانی که به او پیوسته بودند، به عنوان اسیر به بابل بُرد. 10 فقط فقیرانی که مالک هیچ چیزی نبودند، در یهودا باقی ماندند و او تاکستانها و مزارع را به آنها داد.

آزادی ارمیا

11 اما نبوکدنصر به نبوزرادان فرمانده سپاهش، چنین دستور داد: 12 «برو ارمیا را پیدا کن و از او به خوبی مواظبت کن. به او آسیبی مرسان بلکه آنچه می‌خواهد برایش انجام بده.» 13 پس نبوزرادان به اتفاق سرداران سپاه یعنی نبوشزبان و نرگال شرآصر و سایر افسران پادشاه بابل 14 مرا از محوطه کاخ بیرون آوردند. آنها مرا تحت توجه جدلیا پسر اخیقام و نوه شافان قرار دادند تا من در امنیت و سلامتی به خانه خودم بازگردم. پس من در آنجا در میان مردم ساکن شدم.

امید برای عبدملک

15 زمانی که من هنوز در محوطه کاخ زندانی بودم، خداوند به من گفت 16 تا به عبدملک حبشی بگویم که خداوند متعال، خدای اسرائیل گفته است: «همان‌طور که گفته بودم عمل خواهم کرد، من بر این شهر نه رفاه و نه برکت، بلکه ویرانی خواهم فرستاد و وقتی این واقع شود تو در آنجا خواهی بود تا آن را ببینی. 17 اما من، خداوند حافظ تو خواهم بود و تو تسلیم کسانی که از آنها می‌ترسی نخواهی شد. 18 من تو را امن و امان نگاه خواهم داشت و تو کشته نخواهی شد. تو جان‌ت را نجات خواهی داد، چون تو به من اعتماد داشتی. من خداوند چنین گفته‌ام.»